

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تعین یتامی و مساکین و ابن السبیل در خصوص بنی هاشم

عرض کردیم که مستفاد از آیه شریفه خمس و بر حسب روایات متعددی که وارد شده مراد از این یتامی و مساکین و ابن سبیل خصوص این گروه از بنی هاشم است و مطلق یتامی و مساکین و ابن سبیل نیست! این مطلب را هم از آیه استفاده کردیم و هم از روایات.

بعد عرض کردیم که ممکن است برخی از اشکالات مطرح شود جواب اینها چیست؟

اشکال اول:

اولین اشکال اینکه این آیه شریفه در جنگ بدر نازل شده و جنگ بدر در سنه دوم از هجرت بوده و در آن زمان در میان اهلیت پیامبر (صلي الله عليه وآله وسلم) یتیم یا مسکین یا ابن سبیل نداشتیم. اگر بخواهیم این را بر خصوص بنی هاشم حمل کنیم، در آن زمان نزول آیه مصداقی نداشته و اینکه مورد یا مصداق نداشته؛ را قرینه بگیریم بر اینکه آیه شریفه عمومیت دارد.

خصوصاً این اشکال نسبت به آنچه از امام صادق (علیه السلام) در کتاب تحف العقول، ص 341 در طی يك رساله در باب غنائم نقل شده وارد میشود. در آنجا امام صادق (علیه السلام) در مورد تقسیم غنائم بدر اینطور فرموده اند: «فخمس رسول الله (صلي الله عليه وآله) الغنيمه التي قبض»؛ راجع به تقسیم غنائم بدر امام صادق علیه السلام فرموده اند پیامبر غنیمت جنگ را که قبض کرده بودند تقسیم به «خمسة اسهم» نمودند،

«فقبض سهم الله لنفسه»، سهم خدا را برای خودش برداشت «يحيي به زكراه؛ و يورث بعده»؛ که ذکر خداوند با آن سهم إحيا شود این يك «و سهماً لقرباته من بني عبدالمطلب»؛ يك سهم هم برای اقربای خودش از اولاد عبدالمطلب برداشت، «فأنفذ سهماً لأيتام المسلمين و سهماً لمساكينهم و سهماً لأبن السبيل من المسلمين في غير تجارة...»؛ خوب شاهد در این قسمت سوم که پیامبر سهمی را برای ایتام مسلمین برداشته اند.

پس معلوم می شود وقتی سهمی را برای مساکین مسلمین برداشتند، پس یتامی در آیه اختصاص به مساکین بنی هاشم ندارد. همچنین ابن سبیل و قید هم شده اینها صرف در معاش آنها شود «في غير تجارة»، حق اینکه با این پولها تجارت کنند را هم ندارند.

چطور ما با وجود آنچه که از امام صادق (علیه السلام) بر حسب آن روایتی که در کتاب تحف العقول آمده باز بیایم اختصاص به بنی هاشم بدهیم. پس اشکال اول این است که اولاً در زمان نزول آیه شریفه بنی هاشم یتامی و مساکین و ابن سبیل نداشته اند و ثانیاً این روایت از امام صادق علیه السلام دلالت دارد که خصوص غنائم بدر را که الآن مورد این آیه شریفه هم هست پیامبر يك

سهمي را براي خدا و يك سهمي را هم براي اقربا بعد هم يك سهمي هم براي يتامي كل مسلمانان يتامي چه هاشمي چه غير هاشمي مساكين چه هاشمي چه غير هاشمي. اين اشكال.

پاسخ اشكال:

جواب آن همانطوري كه ما قبلاً گفتيم كه جواب عمده اش اين است كه آيات شريفه قرآن همانطوريكه مورد مخصص نيست عدم وجود مورد هم معمّم نيست يعني اگر در مورد اين آيه بگويم خود چون در زمان نزول آيه از بني هاشم يتيمي نبوده مسكيني نبوده پس حالا كه نبوده اين عدم مورد قرينه بشود بر اينكه بگويم پس عموميت دارد خير همانطوري كه مورد در ساير موارد ميگفتيم مورد مخصص نيست عدمش هم معمّم نيست آيات شريفه قرآن بعنوان يك قضايای حقيقيه است.

عرض كردم حالا ممكن بوده در زمان نزول آيه «و لله علي الناس حج البيت من استطاع» اصلاً مستطيعي نباشد و نبوده باشد نبودن مستطيع قرينه نمي شود بر اينكه بگويم من استطاع يك قيد اضافي است و يك قيد احترازي نباشد كما اينكه قد حكي كه در مورد آيه زكات هم در همان زمان نزول آيه يك مالي كه متعلق زكات واقعاً واقع شود نبود بعداً اموالي كه متعلق زكات در ميان مسلمانان آن موقع نزول اينطور حكايت شده در بعضي از تفاسير مالي نبوده پس نبودن دليل بر اين نيست كه اختصاصي بر اين ندارد. يا ما قائل به تعميم بشويم كما اينكه آنروز جواب داديم كه در زمان خود نبي امام معصوم (عليه السلام) بعنوان الامام نبوده سهم امام را هم براي پيامبر قرار مي دادند كما اينكه سهم خدا را هم براي پيامبر قرار مي دادند پس نبود چنين معنايي را از آن استفاده نمي كنيم اين اولاً.

مي آييم سراغ اين شاهدي كه در تحف العقول آمده ما اولاً مي گوييم ممكن است و من المحتمل كه آنچه كه پيامبر به يتامي مسلمين داده از سهم خودش داده در اين روايت ندارد كه پيامبر سهم خودش را چه كرد فقط دارد سهم الله را لنفسه برداشت اما سهم خود را كجا مصرف نمود ذكر نكرده؛ در اين روايت دارد سهم خدا را براي خودش برداشت بعد سهم ذي القربي را براي اقرباي بني المطلب و بعد هم يتامي و مساكين و ابن سبيل.

ربما يَحْتَمَلُ كه آن سهمي كه به بقيه داده شده از آن حصه خود رسول خدا بوده اين اولاً ثانياً اگر كسي بگويد نه ظاهر روايت كه وقتي مي گويد سهم الله لنفسه سهم ذي القربي براي كه و أنفذ سهماً يعني يك سهم مستقلي از همين غزوه غير از سهم خودش أنفذ سهماً ظهور در اين دارد سهم آخر هم غير از سهمي كه مربوط به سهم خود پيامبر بوده اگر كسي اين حرف را بزند مي گوييم خيلي خوب اين روايت با آن روايات كثيره اي كه قبلاً خوانده ايم كه ما روايات زيادي داريم بر اينكه اين يتامي و مساكين و ابن سبيل فقط مخصوص اهلبيت عليهم السلام است اين روايت با آن روايات تعارض پيدا مي كند و عندالتعارض خذ ما وافق الكتاب آنكه با قرآن موافق است ما اخذ مي كنيم و ما هم از آيه شريفه استفاده كرديم كه خود آيه شريفه با قطع نظر از روايات يك ظهوري دارد در اينكه اين يتامي، همه يتامي نيستند.

ما قبلاً گفتيم اگر اين آيه خمس را كنار آيه زكات بگذاريم در آيه زكات مي گويد انما الصدقات للفقرا والمساكين تا آخر اسمي از خدا و رسول نمي آورد اسمي از ذي القربي ندارد اما در آيه خمس اينها را مطرح کرده معلوم مي شود اين يتامي و مساكين و ابن سبيل در آيه خمس غير از آن مساكيني است كه در آيه زكات است اين يتامي و مساكين بايد يك ارتباطي با ذي القربي داشته باشند بنا بر اين از اينكه ما اين دو آيه را كنار هم بگذاريم بخوبي استفاده مي كنيم يتامي مساكين ابن سبيل خصوص بني هاشم است و اين دو دسته روايات وقتي با هم تعارض پيدا كردند ما وافق الكتاب همان رواياتي است كه مي گويد يتامي از بني هاشم. اين اشكال اول و جوابش.

اشکال دوم این است که آیه خمس را ما وقتی به قرآن مراجعه کنیم با آیه فیء يك تماثلي و مشابهتی بین این دو وجود دارد. آیه فیء در سوره مبارکه حشر آیه هفتم ما أفاء الله علي رسوله من اهل القري آنچه که خدا بر می گرداند بر رسولش از اهل قریه که مربوط به فیء است مربوط به غنائم یا آن اموالی است که بلا قتال در اختیار مسلمانان قرار داده می شد آنوقت فیء دارد فله ولرسول و لذی القربى والیتامى والمساكين همان تعبیری که در آیه خمس وجود دارد شبیهش در آیه فیء هم موجود است آنوقت در فیء آنجا می گویند که اختیار فیء بدست امام علیه السلام است یصرفه فی ما یشاء و فی من یشاء اختیارش دست امام علیه السلام است و در همین مورد آیه فیء اموال بنی نضیر که اموال زیادی هم بود در تاریخ دارد که پیامبر این اموال را بین مهاجرین و بین سه یا دو نفر از انصار تقسیم کرد.

در نتیجه هیچ تعینی برای بنی هاشم ندارد اختیارش بدست رسول خدا بوده رسول خدا برای هر کسی می توانسته مصرف کند اما تعینی برای بنی هاشم ندارد. خوب حالا لقاائل ان یقول که بگوئیم آیه خمس هم شبیه آیه فیء است اینها از جهت وزان و هم از جهت تعبیر ظاهری یکی است آنجا دارد فان لله خمس و للرسول و لذی القربى والیتامى والمساكين الی آخر اینجا هم می گوید فله وللرسول ولذی القربى والیتامى در آیه خمس کلمه لام را بر سر خدا و رسول و ذی القربى و رسول آورده و در این آیه فیء همینطور. بیاییم بگوئیم پس همانطور که فیء، انفال اختیارش دست رسول و امام است تعینی برای بنی هاشم ندارد در این آیه خمس هم ما همین حرف را مطرح بکنیم.

پاسخ از اشکال دوم

اینجا چند جواب می شود مطرح کرد: اولاً در مورد فیء آن هم مسئله اتفاقی نیست مرحوم طبرسی در کتاب مجمع البیان در مورد فیء می گوید این یتامی و مساکین اختصاص به بنی هاشم دارد اینطور نیست که ما در مورد فیء بگوئیم اتفاقی است و اختلافی وجود ندارد این اولاً ثانیاً درست است این دو آیه به حسب ظاهر لسانشان لسان واحدی است! اما ما بخواهیم حکم خمس را به حکم فیء تشبیه کنیم این همان قیاس است یا بیاییم بگوئیم که در خمس که مربوط به مطلق الغنائم است و هر فائده ای را شامل می شود طبق آنچه که اثبات شد بیاییم بگوئیم خوب در مورد مصرفش هم همانطوری که در آیه فیء اختصاصی وجود ندارد در آیه خمس بگوئیم اختصاصی وجود ندارد این اشبه به قیاس است و ما نمی توانیم قیاس را ملاک قرار بدهیم ما در مورد آیه خمس روایات متعددی داریم برای این معنا که اختصاص به بنی هاشم دارد.

حالا اگر در مورد فیء آن روایات وارد نشده بود خوب ما باید تعبد کنیم نمی توانیم بگوئیم چون ظاهر لسانشان یکی است پس هر دو يك حکم داشته باشند این عنوان قیاس را دارد این هم جواب دوم جواب سوم آن است که با قطع نظر از آنچه که در کتاب مجمع البیان آمده در تفسیر برهان روایاتی است که دلالت بر این دارد که فیء هم اختصاص به بنی هاشم دارد ما روایات متعددی هم بر این معنا داریم که فیء اختصاص به بنی هاشم دارد.

يك روايت، روايت سليم ابن قيس قال سمعت امير المؤمنين عليه السلام يقول نحن والله الذي عني الله بذی القربى الذين قرنهم الله بنفسه و نبیه فقال ما أفاء الله علي رسوله... در این روایت امیرالمؤمنین می فرماید این ذی القربى که در آیه فیء آمده نحن والله عني الله، عني الله یعنی خدا قصد کرده قسم می خورد امیرالمؤمنین که مراد از این ذی القربى ما هستیم.

ولم يجعل لنا سهماً في الصدقه در صدقه سهمی برای ما قرار نداده اکرم الله نبی و اکرمنا عن يطعمنا اوساخ ما فی ایدی الناس که زکات که بعنوان اوساخ در ید مردم است از آن راه به ما نرسانده از راه خمس و انفال رسانده و در نتیجه ما اگر بخواهیم بگوئیم آیه خمس را با آیه انفال آیه خمس را با آیه فیء مقارنه کنیم چه بسا از مقارنه همان اختصاص استفاده بشود در بعضی از روایات هست که ائمه فرموده اند (کافی جلد 1 صفحه 143) نحن قوم فرض الله طاعتنا لنا الانفال این فیء برای ماست پس ما باشیم و این تعبیر و این روایات ممکن است و باید هم همین را بگوئیم در مورد انفال هم باید بگوئیم که این ابتداء مراد از یتامی و

مساكين باز همان بني هاشم است اين هم جواب از اشكال دوم.

اشكال سوم

اشكال سومي كه شده اين است كه اين اشكال شايد در ذهن توده مردم هم باشد اشكال اين است كه در آيه زكات وقتي ما آيه زكات و آيه خمس را مطرح كنيم مي گوييم در نه چيز زكات است و در هفت چيز خمس است زكات يك دهم در بعضي از موارد است يك بيستم در بعضي از موارد است در بعضي از موارد ديگر هم كمتر از اين است اما خمس را مي گوييم يك پنجم و در اين هفت مورد است، اشكال اين است كه چطور خداوند زكات كم را براي فقراي از غير بني هاشم كه خيلي زيادند مساكين از غير بني هاشم كه خيلي زيادند قرار داده اما اين خمسي كه از موارد دي كه خمس به آن تعلق مي گيرد از معادن و فوائد بنحو مطلق است آن هم يك پنجم يعني يك پنجم كل معادن دنيا يك پنجم كل فوائد ما بگوييم اين يك پنجم مال اين گروه خاص است آن زكاتي كه كمتر است گاهي اوقات هم كمتر از يك بيستم براي اينهمه فقراي زيادي كه ما در عالم داريم.

پاسخ از اشكال

در جواب از اين اشكال يك جواب مهم و عمده وجود دارد كه چنين مطالبتي اجتهاد در مقابل نص يا استحسان عقلي است. خوب شارع قرار داده همان شرعي كه آمده زكات را قرار داده همان شارع آمده براي اهليت اين را قرار داده اصلاً غير اهليت با اهليت قابل مقايسه نيستند و اين يك استحسان عقلي است در فقه نمي شود اينطور گفت بگوييم چون حالا سبك و سنگين كنيم فقراي از بني هاشم چقدرند فقراي از غير بني هاشم چقدرند پس بياييم بگوييم نه حالا كه اينطور است عقل ما مي گويد كه اين خمس براي خصوص بني هاشم نباشد. اين مي شود استحسان عقلي است و با استحسان عقلي نمي شود فتوا داد.

خصوصاً ما اگر بخواهيم اين نحو استحسان ها را بگوييم خوب بگوييم در يك جنگي كه شده حتي آن جنگي كه اگر خود پيامبر هم در آن حضور نداشته باشد كه حالا در اكثر عروه ها هم بوده پيامبر. بگوييم خوب در آن جنگي كه خود پيامبر هم نبوده اين چطور مي شود كه بگوييم اين را شش قسمت بكنند يك قسمتش مال خدا يك قسمتش مال رسول يك قسمتش هم مال امام كه بيان كرديم كه اين سه قسمت در زمان رسول الله مال خود پيامبر بوده بگوييم كه پيامبر خوب يك نفر بوده. اين سه قسمت مال يك نفر، سه قسمت بقيه مال چهار هزار نفر كه در جنگ شركت داشته اند، نمي توان استحسان هاي عقلي را در اينجا اعمال كرد. ما داريم صفوه المال صفو الشئ اينها مال نبي و امام است، قطايع الملوك كه در كتاب جهاد اينها آمده سوا في الملوك، قطايع اينها مال پيامبر يا مال امام است عرض كردم در جنگ بدر در تاريخ دارد و قداصطفي رسول الله صلي الله عليه وآله يوم بعد سيف منبه بن الحجاج و هو ذوالفقار آنچيزهاي ارزنده كه بعنوان صفوه المال است آنچيزهاي جيد و احسن اينها مال امام يا رسول است خوب بياييم بگوييم اين با عقل سازگاري ندارد همه اينها كه با هم در جنگ شركت کرده اند اين اعتبارات عقلي را كه نمي شود مطرح كرد اين اولاً.

ثانياً ما در همين روايات مربوط به يتامي و مساكين و اينها يك مرسله اي است از حماد در آن مرسله آمده كه بايد ابتداء امام عليه السلام به اين يتامي و مساكين و ابن سبيل از هاشميين بپردازد اگر كم آمد خود امام بايد جبران كند اگر زياد آمد زائد بر آن در اختيارش امام است كه امام براي ديگران مصرف كند يك وقتي است كه مي گفتم اين خمس را آن مقدار كه نصفش مربوط به سهم سادات است بايد آنقدر داد به اينها، حتي آن مطلبي كه بصورت غلط در اذهان خود سادات هم است كه اگر يك سيدي ناودان منزلش هم طلا باشد باز مي شود سهم سادات به او داد نه اينطور نيست.

خود آيه كه مي گويد يتامي، مساكين و ابن سبيل حالا يك شرائط ديگري مثل ايمان و عدالت اينها آيا معتبر است بعداً بيان مي كنيم حالا اگر طبق شرائط هم به اينها داد اضافه آمد اضافه آن در اختيار امام است امام مي تواند يصرفه في ما يشاء يصرفه في مسائل المسلمين، مصرف مي كند اين راهش اين نيست كه ما از اول بگوييم اين اختصاص به اينها ندارد گاهي اوقات بعضي از

سوالات براي اینکه ما مشکل را حل بکنیم می‌آییم صورت مسئله را عوض می‌کنیم خوب نباید از اول بگوییم برای اینکه این مسئله تبعیض بوجود نیاید زکات کم مال جمع زیاد خمس زیاد برای جمع کم برای اینکه مشکلی پیش نیاید بگوییم ظلمی در اینجا نشود پس از اول بگوییم این اختصاصی به بنی‌هاشم ندارد نه اختصاص دارد آنها اولویت دارند آنها مقدمند این نصف را باید برای آنها یعنی در دوران بین هاشمی و غیر هاشمی آن هاشمی محتاج قطعاً باید به او از این سهم سادات داد.

این مطلبی که عرض کردم در روایت حماد آمده و مراجعه کنید روایت حماد در همان کتاب‌الخمس که باب قسمت‌الخمس است آنجا روایت حماد ذکر شده است. بنابراین این اشکال سوم را هم اینچنین ما جواب می‌دهیم.